

تبیین نقش آسیای جنوب غربی در آینده نظام اقتصاد جهانی

سید عباس احمدی - استادیار گروه جغرافیای سیاسی، دانشگاه تهران
محمود واثق - استادیار گروه جغرافیای سیاسی، دانشگاه تهران
یاشار ذکی - استادیار گروه جغرافیای سیاسی، دانشگاه تهران
حسین مختاری هشی* - استادیار جغرافیای سیاسی، دانشگاه اصفهان
محمدعلی محمدی - دانشجوی دکتری جغرافیای سیاسی، دانشگاه تهران، پردیس البرز

تأیید نهایی: ۱۳۹۸/۰۴/۲۴

پذیرش مقاله: ۱۳۹۶/۱۲/۲۱

چکیده

آسیای جنوب غربی خاستگاه تمدن‌ها و مفصل اجزای جزیره جهانی است. این منطقه از آغاز دوران وستفالیایی با ترسیم نخستین مرز به معنای مدرن میان فلات ایران و جلگه بین‌النهرین تجزیه شد. سپس تصور سلطه بر جهان با تسلط بر هارتلند این منطقه را به کانون منازعه و بی‌ثباتی تبدیل کرد، اما تحولات قرن بیستم این واقعیت را نشان داد که سلطه هژمونیک یک یا چند قدرت برتر بر هارتلند جهانی به معنای سلطه بر جهان و امکان تحمیل راهبرد جهانی به دیگران نیست. اکنون با توجه به ویژگی‌های دوران جهانی شدن و دیدگاه سیستمی، پرسش اصلی این است که چه ارتباطی میان آینده سیستم جهانی و سامان‌دهی و تبدیل این منطقه به کانون تعامل دیالکتیک وجود دارد؟ پژوهش توصیفی-تحلیلی حاضر به شیوه گردآوری اطلاعات کتابخانه‌ای و اسنادی و با مبنا قرار دادن نظریه والراثت‌تاین و دیدگاه سیستمی کوهن به دنبال ارزیابی این فرضیه است که تبدیل منطقه آسیای جنوب غربی به کانون تعامل دیالکتیک مناطق ژئوپلیتیک از لوازم پاسخ‌گویی به چالش‌های دوران گذار ژئوپلیتیکی است و همگرایی این منطقه با منطقه یورومدیترانه بر آینده نظام ژئوپلی نومیکی جهانی و کاهش فاصله آن با نظام حقوقی مؤثر خواهد بود. در این زمینه ناحیه ایکومونیک چابهار-گوادر اکنون به عنوان کانون تعامل بر محور کریدورهای اقتصاد جهانی و جاده جدید ابریشم بسیار مدنظر قرار گرفته است و نواحی ایکومونیک رأس خلیج فارس و خلیج اسکندرون نیز در آینده می‌توانند نقشی عمده داشته باشند.

واژه‌های کلیدی: آسیای جنوب غربی، ژئوپلیتیک، ژئوپلی نومی، نظام اقتصاد جهانی، یورومدیترانه.

مقدمه

گفتمان سلطه به‌عنوان جوهره نظام امپراتوری جهانی اجازه نمی‌داد که تدبیر مشترک برای به‌کارگیری مثبت قدرت هارتلند، مطلوبیتی نزد قدرت‌های بزرگ پیدا کند. درک سخت‌افزاری و میلیتاریستی از ژئوپلیتیک و مفاهیم جزیره جهانی و هارتلند جهانی مکیندر، مروج این دیدگاه در میان رقبای قدرت جهانی در قرن بیستم بود که مداخله‌گری تنها راه باقی‌ماندن در میدان رقابت است و باید بیشترین توان خود را صرف تسلط بر هارتلند، بیرون‌راندن یا خنثی کردن قدرت رقیب و اشاعه اتکا به امنیت برون‌زا در مناطق و حوزه‌های ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک جهان کند. در این دوره، تحمیل بی‌ثباتی به منطقه آسیای جنوب غربی، بیش از هر عامل دیگری به ترس از قابلیت ایفای نقش این منطقه در پایان دادن دوران سلطه جهانی، به‌ویژه در صورت احیای حوزه ژئواستراتژیک تاریخی خاستگاه مشترک تمدن‌های بشری مربوط می‌شد؛ زیرا این منطقه در طول تاریخ و در همه مراحل شکل‌گیری تمدن‌های منطقه‌ای، جامعه بین‌المللی و جامعه جهانی، نقشی تعیین‌کننده در شکل‌گیری و تعیین جهات روندها و فرایندها داشته است.

تا سال ۱۹۶۳ تصویری از تمایز بخش‌های شرقی آسیای جنوبی شامل افغانستان و پاکستان از منطقه آسیای جنوب غربی وجود نداشت و نخستین بار کوهن بود که این ایده را مطرح کرد (کوهن، ۱۳۸۷: ۶۱۲)، اما شکل‌گیری منطقه آسیای جنوب غربی به عهدنامه سور بازمی‌گردد که مبنای جداانگاری قاره آسیا از اروپا و تبدیل آسیای جنوب غربی به منطقه ناپایدار براساس اقتضات نظام امپراتوری شد. عنوان خاورمیانه نیز ابتدا در سال ۱۹۰۲ در مقاله‌ای به قلم یک افسر آمریکایی دیده شد که سازمان ملل نیز در سال ۱۹۴۸ آن را پذیرفت (رضویان، ۱۳۵۸: ۲). بدین ترتیب در کمتر از سه دهه، ابتدا مرزبندی میان آسیا و اروپا در جریان معاهده سور (۱۹۲۰) کاملاً پررنگ شد. همچنین هم‌زمان با آن استناد به تفاوت شرایط اقلیمی و استقرار منابع عمده انرژی جهان برای تفکیک آسیای جنوب غربی از آسیای مرکزی و جنوبی شکل گرفت و با الحاق ذهنی بخش‌هایی از آفریقا به آسیای جنوب غربی، عنوان خاورمیانه وارد فرهنگ ژئوپلیتیک جهانی شد. توالی این وقایع حاکی از طراحی پیچیده‌ای برای تبدیل حلقه اتصال سه قاره به حائل ژئوپلیتیکی و کانون جداانگاری، با هدف پیشگیری از محوریت سه کانون تمدنی هم‌جوار آسیایی، اروپایی و آفریقایی در فرایند شکل‌گیری نظام جدید جهانی است.

آسیای جنوب غربی به‌عنوان زیرمجموعه سیستم بین‌المللی، نمونه‌ای چندوجهی از نظم نوین جهانی است (سریع‌القلم، ۱۳۹۵: ۱۳۵). مهم‌ترین ویژگی این منطقه ژئوپلیتیک قابلیت تبدیل شدن به نماد هریک از دو نظام امپراتوری جهانی و اقتصاد جهانی است. فرایند جهانی‌شدن و تعامل اعضا در نظام اقتصاد جهانی بر حرکت و سوق‌دادن مناطق و کشورها به سمت حاکمیت اصول جامعه باز و شکل‌گیری جوامع مدنی منطقه‌ای^۱ مبتنی است، اما با توجه به قراردادن آسیای جنوب غربی در محل اتصال سه قاره و سه حوزه قدرت راهبردی جالب‌توجه است که این منطقه کمتر از سایر مناطق در اقتصاد جهانی ادغام شده و به‌ویژه در جذب سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی ناتوان بوده است. این امر تعارضی دامن‌گیر برای نظام ژئوپلیتیک جهانی است که ویژگی هارتلندی منطقه، خطر آن را برای سیستم جهانی تشدید می‌کند (شهبازی و عباسی، ۱۳۹۶: ۱۸۷-۱۹۰).

سامان‌دهی مناطق ژئوپلیتیک به‌عنوان عرصه اشتراک و پویای منافع ملت‌ها، شرط پرهیز از بروز تعارض در بنیان‌های نظم نوین جهانی است. برای پیشگیری از تبدیل همگرایی مستتر در فرایند جهانی‌شدن به واگرایی، راهی جز شتاب‌دادن به تدابیر حل بحران در دل مناطق ژئوپلیتیک وجود ندارد. همچنین تا وقتی خرده‌سیستم مرکزی به سازه

ژئوپلیتیک تبدیل نشود، نمی‌توان به رفع نقایص قدرت سایر خرده‌سیستم‌ها، برطرف کردن ضعف‌های تعامل آن‌ها با یکدیگر و تضمین آینده سیستم جهانی پرداخت.

شاید نخستین عضو جبهه لیبرالیسم سیاسی نیوسام^۱ بود که سامان‌دهی آسیای جنوب غربی را به‌عنوان معیار ارزیابی رویکردهای غرب در دوران گذار ژئوپلیتیکی مدنظر قرار داد. وی خاطرنشان کرد: «دهه آینده [۱۹۹۰] شاهد آغاز جدی‌ترین چالش‌های نهادینه‌شدن شکل جدید تعامل میان اقتصاد و سیاست و محک‌خوردن تمایل کنشگران به پیروی قواعد تجارت جهانی از یک رویکرد حقوقی منصفانه خواهد بود. همچنین حرکت آسیای جنوب غربی در جهت تبدیل شدن به یک سازه ژئوپلیتیکی و بخش فعال سیستم جهانی واکنش‌هایی را به‌دنبال خواهد داشت که چهره واقعی اقتصاد سیاسی بین‌الملل و نظام جهانی سرمایه‌داری را آشکار خواهد کرد.»

پرسش بنیانی این است که توسعه و سازه‌ای شدن منطقه آسیای جنوب غربی چه تأثیری بر استقرار نظام اقتصاد جهانی و انسجام و ثبات نظام ژئوپلیتیک جهانی خواهد داشت. همچنین فرضیه پژوهش این است که توسعه و سامان‌دهی فضای سیاسی منطقه آسیای جنوب غربی، لازمه استقرار کامل نظام اقتصاد جهانی و انسجام سیستم ژئوپلیتیک جهانی است. عنوان آسیای جنوب غربی برای حوزه جغرافیایی وسیعی کاربرد دارد که چند حوزه مشهور را که در مطالعات منطقه‌ای، مناطقی جداگانه محسوب می‌شوند، در خود جای می‌دهد (سلیمی، ۱۳۸۸: ۱۲۷).

برخی آسیای جنوب غربی را شامل پنج حوزه ژئوپلیتیکی آسیای مرکزی، قفقاز، شبه قاره هند، خلیج فارس و خاورمیانه (شیخ‌الاسلامی و آخوند فرج، ۱۳۸۰: ۳۱)، با گستره جغرافیایی ۱۲ میلیون کیلومتر مربع و جمعیت ۵۳۰ میلیون نفر می‌دانند که مشتمل بر ۲۵ کشور ایران، قزاقستان، عربستان، پاکستان، اردن، ترکیه، افغانستان، یمن، ترکمنستان، ازبکستان، عراق، عمان، قرقیزستان، سوریه، تاجیکستان، کویت، آذربایجان، امارات متحده عربی، گرجستان، ارمنستان، قطر، فلسطین، لبنان، بحرین و قبرس است که میان آفریقا، اروپا و سرزمین‌های روسیه، چین و هند قرار دارد (سیف‌زاده، ۱۳۸۹: ۳۶؛ رهبر و آخوند مهریزی، ۱۳۸۷: ۱۴۳؛ شکیبایی و بطا، ۱۳۸۸: ۲۵-۲۶). برخی قبرس را از مجموعه بالا حذف کرده‌اند (۲۴ کشور) (سیم‌بر، ۱۳۸۸: ۱۲۰). برخی قبرس را از این مجموعه بیرون برده‌اند و هند را افزوده‌اند (۲۵ کشور) (سیف‌زاده، ۱۳۸۹: ۳۶). در برخی آثار، هند و قبرس در این مجموعه قرار نگرفته‌اند (۲۳ کشور) (اعظمی، ۱۳۸۵: ۱۴۹). همچنین در همه این فهرست‌ها دولت خودمختار فلسطین و اسرائیل واحدی سیاسی فرض شده‌اند؛ حال آنکه مصوبات بین‌المللی فلسطین و اسرائیل دو واقعیت مستقل معرفی شده‌اند. تعیین محدوده جغرافیایی آسیای جنوب غربی با مشکلات ناشی از تداخل محدوده‌ها و دوگانگی جغرافیای طبیعی در عین همتافتی فرهنگی، دینی و ژئوپلیتیک سرزمین‌های منطقه مواجه است؛ بنابراین از دید برخی صاحب‌نظران، این دیدگاه‌ها از نظر منطقه‌بندی جغرافیایی صحیح به‌نظر نمی‌رسند؛ زیرا پاکستان و افغانستان در آسیای جنوبی قرار دارند، آسیای مرکزی پنج کشور خاص خود را دارد و قفقاز نیز حوزه جغرافیایی جداگانه‌ای را تشکیل می‌دهد (اعظمی، ۱۳۸۵: ۱۳۶).

صاحب‌نظران دوره چهارم دانش ژئوپلیتیک، ضمن معرفی منطقه آسیای جنوب غربی به‌عنوان هارتلند کنونی جهان، آن را شامل پاکستان، افغانستان، ایران، عراق، کویت، ترکیه، سوریه، اردن، لبنان، مناطق شرقی مدیترانه، قفقاز، آسیای مرکزی و خلیج فارس می‌دانند. این توصیف از محدوده آسیای جنوب غربی، فلات ایران و بین‌النهرین را دربرمی‌گیرد و باید قبرس را نیز جزئی از این قلمرو دانست.

۱. سخنرانی سال ۱۹۸۰ دیوید نیوسام، معاون وزیر خارجه ایالات متحده در دولت کارتر در دانشگاه جورج تاون



شکل ۱. آسیای جنوب غربی، پیوندگاه سه قاره
منبع: مؤسسه جغرافیایی و کارتوگرافی گیتاشناسی، ۱۳۹۶

مبانی نظری

هارتلند یا ناحیه محور

مکیندر (۱۹۰۴) با ارائه تئوری هارتلند یا ناحیه محور، نیاز نظام ژئوپلیتیک جهانی به محور جغرافیایی را متذکر شد. می‌توان تأکید وی بر نقش محوری هارتلند در ایجاد یکپارچگی میان سه قاره با هفت هشتم جمعیت جهان را با سپردن نقش محوری به هارتلند در برقراری تعامل دیالکتیک میان اجزای سیستم جهانی قابل تحقق دانست. وی در حمایت از برابری فرصت کشورها جهت دستیابی به توسعه متوازن اقتصادی، خود را آرمان‌گرایی دموکراتیک و واقع‌گرا می‌دانست که می‌تسید جامعه ملل به امپراتوری غیرمتوازن نزول کند و یک یا دو قدرت بزرگ بر جهان سلطه یابند؛ بنابراین برای جلوگیری از وقوع چنین امری اصرار داشت قدرت‌های کوچک‌تر برای افزایش شمار کنشگران مهم در صحنه جهانی و دشوار کردن ایجاد هژمونی از سوی مستبدان بالقوه متحد شوند (کوهن، ۱۳۸۷: ۴۷-۴۸).

تحولات قرن گذشته نشان داد که سیطره بر هارتلند هیچ‌کترلی بر جهان نخواهد داشت (همان: ۴۶۰). برداشت اولیه از منطقه محوری جهان به‌عنوان منطقه حرکت^۱ (منطقه عبور نیروهای زمینی) و برداشت بعدی از آن به‌عنوان دژ قدرتی^۲ بر پایه مردمان، منابع و خطوط داخلی (همان: ۴۸)، پاسخگوی شرایط عینی و آینده‌پژوهی نظم نوین جهانی نیست. در بازتعریف هارتلند جهانی، قابلیت تبدیل شدن به موتور محرکه، کانون هدایت تحولات^۳ و کانون تقسیم قدرت جهانی در یک سیستم مبتنی بر چندمرکزگرایی^۴ مهم‌ترین ویژگی قابل تأکید به‌نظر می‌رسد. به‌ویژه باید توجه داشت که «جزیره جهانی» و «هارتلند» در نظریه مکیندر لازم و ملزوم یکدیگرند و هریک بدون دیگری امکان و معنا نخواهند داشت.

مکیندر قاره‌های اروپا، آسیا و آفریقا (شامل دوسوم کره خاکی) را به‌عنوان جزیره جهانی و حوزه داخلی اوراسیا را با یک حاشیه دولایه هلالی شکل که آسیای جنوب غربی نیز در آن قرار دارد، به‌عنوان منطقه محوری این قاره جهانی و محور جغرافیایی نظام جهانی معرفی کرد، اما صاحب‌نظران دوره چهارم دانش ژئوپلیتیک، با الهام از دونالد ماینگ (۱۹۵۶) بر این باورند که هارتلند از نظر مکانی - زمانی به‌ویژه از اواخر دوران جنگ سرد دچار تحول شده است و محل آن اینک بر جنوب

1. Arena of Movement
2. Power Citadel
3. World Alternation Center
4. Polycentrism

غرب آسیا تطبیق می‌کند که شامل کشورهای پاکستان، افغانستان، ایران، عراق، کویت، ترکیه، سوریه، اردن، لبنان، مناطق شرقی مدیترانه، قفقاز، آسیای مرکزی و خلیج فارس است (حافظنیا، ۱۳۸۶: ۱-۵). این دیدگاه درباره هارتلند جدید، با دیدگاه جفری کمپ، استراتژیست آمریکایی منطبق است که در سال ۱۹۹۷ میلادی منطقه جغرافیایی (شامل ایران و کل حوزه خلیج فارس در مرکز و امارات متحده عربی، بحرین، قطر و بخش‌هایی از عمان، یمن و عربستان سعودی در جنوب و بخش‌هایی از عراق، ترکیه، ارمنستان، آذربایجان، گرجستان در شمال و شمال غربی، مجموعه دریای خزر، بخش‌هایی از جنوب روسیه و قسمت‌هایی از سرزمین قزاقستان در شمال و بخش‌هایی از ازبکستان در شمال شرق) را در یک بیضی قرار داد و بیان کرد که ۷۰ درصد ذخایر اثبات‌شده نفت و بیش از ۴۰ درصد ذخایر گاز طبیعی در این منطقه قرار دارد؛ از این رو این منطقه بیضی راهبردی، هارتلند جدید و هارتلند انرژی نامیده شد (کمپ و هارکاو، ۱۳۸۳: ۱۳-۱۴).

نظریه نظام جهانی

نظریه نظام جهانی^۱ والراشتاین در دهه ۱۹۷۰ بیان تازه‌ای از شکل‌های تاریخی «حکومت جهانی» بود. از نظر والراشتاین خط سیر تغییرات و جایگزینی امپراتوری‌های جهانی را نقصان نهایی قدرت آنها برای سر پا نگه داشتن یک امپراتوری پهناور از یک مرکز سیاسی واحد رقم می‌زند، حال آنکه خط سیر اقتصاد جهانی پویاتر است؛ زیرا مناسبات رقابتی میان تعداد زیادی از دولت‌ها آن را پدید می‌آورد (گریفیتس، ۱۳۸۸: ۹۸۶). از منظر نظریه نظام‌های جهانی هرگونه تعامل سازنده و توسعه بخش در ساختار سه لایه نظام جهانی، مستلزم دخالت نیروهای اجتماعی و ایجاد فضاهای پیوستگی با حمایت دولت-ملت‌هاست.

والراشتاین بر آن است که اقتصاد جهانی به معنای جامعه جهانی واحد و نه اقتصادهای ملی رقیب است (کوهن، ۱۳۸۷: ۶۷). همچنین از نگاه وی دو مورد از اصول بنیادی تحلیل نظام‌های جهانی به شرح زیر است:

۱. تغییرات اجتماعی در هر مقیاسی، تنها در قالب یک نظام جهانی بسیار گسترده درک می‌شود.

۲. تغییرات را باید با دورنمای تاریخی بلندمدت بررسی کرد.

دیدگاه نظام جهانی دیدگاهی دیالکتیک است که در آن در هر نقطه از تحلیل، این پرسش مطرح نمی‌شود که ساختار صوری و رسمی چیست، بلکه این مقوله مدنظر قرار می‌گیرد که حفظ یا تغییر ساختاری خاص در نقطه‌ای خاص از زمان، چه پیامدهایی برای کل و اجزاء دارد (مشیرزاده، ۱۳۸۶: ۱۷۵-۱۸۵). تایلور^۲ (۱۹۸۶) نظریه نظام‌های جهانی^۳ را به‌عنوان چارچوب اصلی کار خود در زمینه جغرافیای سیاسی توسعه داد که تأکید این نظریه بر طبیعت به‌هم‌پیوسته جهان مورد استقبال گسترده قرار گرفت (مویر، ۱۳۷۹: ۳۹۲-۳۹۷). تایلور (۱۹۸۹) آخرین مرحله چرخه سلطه را تلاش قدرت‌های بزرگ برای حفظ سهم خود از منطقه استعماری موسوم به منطقه پیرامونی می‌داند که بدین‌منظور کشورهای تحت حمایت خود را در موضع واگرایی نسبت به همسایگان قرار می‌دهند و موتورهای توسعه مناطق به‌نوبت در معرض حمایت یا اتهام قرار می‌گیرند تا به موانع توسعه یکدیگر و منطقه‌ای که در آن قرار دارند تبدیل شوند.

جهانی‌شدن، دیدگاه سیستمی و منطقه‌گرایی نو

والراشتاین و تایلور پایان امپراتوری جهانی را استقرار اقتصاد به‌عنوان جانشین قدرت قاهره سیاسی در صدر نظام جهانی می‌بینند. در این میان، دیدگاه سیستمی کوهن سیستم را در مقام سیطره بر اجزای خود و جانشینی قدرت هژمونی قرار می‌دهد. در دیدگاه سیستمی، عناصر سیستم نخستین جزء تشکیل‌دهنده سیستم هستند و کنش متقابل میان این عناصر،

1. The theory of world system

2. Taylor

3. World - System Theory

دومین جزء تشکیل‌دهنده سیستم محسوب می‌شود (قاسمی، ۱۳۹۲: ۳۱). حاصل جهانی‌شدن، شکل‌گیری سیستم پیچیده و پرآشوبی است که قواعد جدیدی را در حوزه نظم نمایان می‌کند. از جمله نظم در سیستم جهانی شده به شاخه‌ای تبدیل خواهد شد و حوزه‌های نوین مکانی و موضوعی به‌وجود می‌آیند که می‌توان آن‌ها را در قالب شبکه و نظریه‌های مرتبط با آن مفهوم‌سازی کرد. به این ترتیب، سیستم جهانی به شبکه جهانی تبدیل خواهد شد که خود به سه شبکه تابع، اما اصلی شبکه ژئوپلیتیک، شبکه ژئواکونومیک و شبکه ژئوکالچری دسته‌بندی می‌شود. این شبکه‌ها حوزه‌های متمایز رفتاری دارند، اما پیوندهای کارکردی، ارتباطی، محیطی و کنترلی میان آن‌ها برقرار است. به این دلیل، مفهوم منطقه نیز در قالب مفهوم شبکه منطقه‌ای بازتعریف می‌شود و این امر بازتعریف عناصر امنیت منطقه‌ای را در پی خواهد داشت (قاسمی، ۱۳۸۵: ۲۱۸).

منطقه‌ای‌شدن تحولات از بارزهای شکل‌گیری سیستم جهانی در قرن ۲۱ است که در نتیجه فروپاشی نظام دوقطبی در جهان حاصل شده و بیانگر آغاز «دوران گذار» از نظم پیشین به نظم ژئوپلیتیکی جدید است (حافظنیا، ۱۳۹۰: ۱۴۳). تعاریف کاربردی وجود «پیوندهای جغرافیایی» یا «منافع مشترک» را لازمه شکل‌گیری منطقه می‌دانند، اما منطقه‌گرایی نو، بر ارزش‌ها، منافع مشترک و رضایت فزاینده اعضا تأکید دارد که تأمین‌کننده اصلی امنیت با افزایش منفعت جمعی بر اثر همسازشدن الگوهای رفتاری و ساختاری هستند.

مفهوم منطقه در اندیشه کوهن با جنبه دیالکتیکی روابط درونی و بیرونی آن برجسته می‌شود. از نظر وی، سیستم ژئوپلیتیک جهانی متشکل از خرده‌سیستم‌هایی با روابط دیالکتیک میان یکدیگر و میان اجزای داخلی خویش است. مناطق نیز با توجه به مراحل توسعه آن‌ها در طیفی از وضعیت منسجم تا پراکنده قرار می‌گیرند (کوهن، ۱۳۸۷: ۹۲). نظریه‌پردازان انتقادی جهانی‌شدن را بدون شکل‌گیری فرایند منطقه‌گرایی امکان‌پذیر نمی‌دانند و شکل جدید منطقه‌گرایی را براساس شاخص‌های هنجاری، فرهنگی و در روند کنش تعاملی تحلیل می‌کنند. از جمله کریستوفر هیل بر این باور است که جهانی‌شدن بدون فرایند منطقه‌گرایی به نتیجه و مطلوبیت لازم منجر نمی‌شود؛ به همین دلیل شاخص‌های اصلی منطقه‌گرایی عامل تسریع‌کننده روند منطقه‌گرایی محسوب می‌شوند (مصلی‌نژاد، ۱۳۹۳: ۵۳). یکی از شاخص‌های اصلی منطقه‌گرایی تلاش برای گسترش نهادگرایی است (همان: ۳۷-۳۸). می‌توان منطقه‌گرایی نو را تلاش برای رهایی از عوارض سنت و ستفالیایی قلمداد کرد که نتایج مثبتی برای توسعه چندجانبه‌گرایی در آینده دارد. نظریه‌پردازان منطقه‌گرایی جدید بیش از شاخص‌های ابزاری و مادی، به موضوعات فرهنگی، هنجاری و اجتماعی توجه می‌کنند و برآنند که فرایند تکامل و اثربخشی ابزارهای فنی و تکنیکی سپری شده است؛ اگرچه این ابزارها بخشی از واقعیت‌های توسعه اقتصادی محسوب می‌شوند و در نتیجه از اثربخشی قابل توجهی برای شکل‌گیری فرایندهای توسعه منطقه‌ای برخوردارند (همان: ۶۸). در این چارچوب منطقه‌گرایی قلمروی و منطقه‌گرایی بی‌قلمرو دو خط موازی محسوب می‌شوند که ریل‌گذاری جهانی‌شدن و سیستمی‌شدن جهان معاصر را ممکن می‌کنند و به مشارکت‌های فرامنطقه‌ای به هر دو مفهوم ژئواکونومیک و تنها اکونومیک (بی‌قلمرو) می‌انجامد (همان: ۴۵).

دوران و منطقه گذار ژئوپلیتیک

دوران گذار ژئوپلیتیک، دوران انتقال از نظمی ژئوپلیتیک به نظمی جدید است. سخن از جامعه در حال گذار، سخن از یک دو راهی است که از یک سو به جامعه توسعه‌یافته و از سوی دیگر به اضمحلال جامعه با از دست دادن تعادل قبلی و ناتوانی در ایجاد تعادل جدید منتهی می‌شود. دوران کنونی را می‌توان یکی از بزرگ‌ترین دوران گذار ژئوپلیتیک تاریخ نامید؛ زیرا نظم ژئوپلیتیک دوقطبی از بین رفته و جهان درگیر تعریف و استقرار بخشی تعادل و نظم جدید است. مناطق

گذار مرکزی‌ترین مناطق تأثیر و تأثر در طول دوران گذار هستند که بیشترین هزینه عبور از این دوران را به نیابت از جامعه جهانی بر دوش می‌کشند (حافظ‌نیا، ۱۳۹۰: ۱۴۳).

تأمل در چرایی و چگونگی ابداع تعبیر ژئوپلی‌نومی در دهه پایانی قرن بیستم، حساسیت جایگاه منطقه آسیای جنوب غربی در دوران گذار ژئوپلیتیک را روشن‌تر می‌کند. باید توجه داشت که ابداع و رواج تعبیر ژئواکونومیک^۱ و ژئوپلی‌نومیک^۲ به‌جای تعبیر ژئوپلیتیک از نشانه‌های ارتقای نقش اقتصاد سیاسی در معادلات قدرت جهانی و توجه دانش جغرافیای سیاسی به این امر است. مفاهیم ژئواکونومی و ژئوپلی‌نومی هر دو در دهه ۱۹۹۰ به‌دنبال اشغال کویت توسط عراق و آغاز استفاده ایالات‌متحده از این فرصت برای ایجاد جایگاهی ثابت و درازمدت در خلیج فارس و آسیای جنوب غربی، وارد واژه‌نامه‌های ژئوپلیتیک شدند.

لوتواک^۳ در سال ۱۹۹۰ تعبیر ژئواکونومیک را با مفهومی گسترده وارد علوم جغرافیایی و سیاسی کرد. تمرکز مفهوم ژئواکونومیک بر سرزمین‌هایی است که در اقتصاد جهانی نقش دارند. این اصطلاح بر تفوق اقتصاد بر سیاست در ترکیب سه‌گانه جغرافیا، اقتصاد و قدرت تأکید می‌کند و بیانگر محوریت اقتصاد و منطق اقتصادی به‌جای ایدئولوژی و منطق اقتدارگرایی ایدئولوژیک در صف‌بندی‌ها و سلسله‌مراتب ژئوپلیتیک جهانی است که تفاوت عمیق دوران کنونی با دوران جنگ سرد را تجسم می‌بخشد. استدلال لوتواک برای ارائه این تعبیر نمایان‌شدن طلیعه نظم جدید بین‌المللی در دهه ۱۹۹۰ بود. در این نظم، ابزارآلات اقتصادی جایگزین اهداف نظامی می‌شوند و دولت‌ها به‌عنوان وسیله اصلی برای تثبیت قدرت و شخصیت وجودی خود در صحنه بین‌المللی بر آن‌ها تأکید می‌کنند که این ماهیت ژئواکونومی است (عزتی، ۱۳۸۶: ۱۰۷).

در سال ۱۹۹۲ وزارت خارجه ایالات‌متحده ترکیبی از الگوهای سیاسی را برای آسیای مرکزی و جنوب و جنوب غربی آسیا طراحی کرد که تأثیر هر سه عنصر جغرافیا، سیاست و اقتصاد را با تأکید بر منابع و کریدورهای انرژی، ترانزیت و نیروی کار در مرکز توجه قرار داد. در راستای این هدف، دمکو کارشناس وزارت خارجه و بی‌وودز همکار دانشگاهی وی، تبدیل مجموعه سرزمین‌های استقلال‌یافته پس از فروپاشی اتحاد شوروی و کشورهای آسیای جنوب غربی به یک اکومن^۴ جدید را مدنظر قرار دادند که می‌تواند نقش واسطه تعامل دیپلماتیکی میان شرق و غرب را ایفا کند. همچنین اصطلاح ژئوپلی‌نومیک را به‌عنوان ابزاری برای تأکید بر تجارت منطقه‌ای، قاره‌ای و بین‌قاره‌ای و تبیین تفاوت‌های مسائل سیاسی در دوران پس از جنگ سرد با دوران جنگ سرد و قبل از آن ابداع کردند و در کتاب نظام جدید جهان: چشم‌اندازهای ژئوپلیتیک قرن ۲۱ (۱۹۹۴) نوشتند که «بحران خلیج فارس پایان ژئوپلیتیک سنتی و جایگزینی آن با ژئوپلی‌نومیک را نوید می‌دهد» (آقابخشی و افشاری‌راد، ۱۳۸۹؛ دمکو و وود، ۱۹۹۴: ۳-۱۴).

ایکیومنی^۵ (ناحیه مؤثر)

ایکیومنی‌ها مؤثرترین نواحی واحدهای سرزمینی و مناطق ژئوپلیتیک هستند و شبکه‌های شهری با محوریت آن‌ها شکل می‌گیرد. همچنین از آنجا که از نظر اقتصادی پیشرفته‌ترین بخش دولت هستند، معمولاً مهم‌ترین حوزه سیاسی نیز محسوب می‌شوند (کوهن، ۱۳۸۷: ۸۳). کوهن به کارایی قابلیت ایکیومنی‌های منطقه‌ای در پایان‌دادن به بی‌ثباتی و شکنندگی مناطق بی‌ثبات و نوارهای شکننده توجه ویژه دارد (همان: ۹۸). از نظر وی جمعیت مناسب و منابع قابل‌قبول

1. Geoeconomics

2. Geopolinomics

3. Luttwak

4. Ecomen

5. Ecumeny 2-Geopolinomics

پشتوانه توان توسعه بالا و قدرت آتی ایکيومنی‌های منطقه‌ای است. این قدرت فزاینده به ظرفیت ایجاد الگوی دوازی بستگی دارد که مردم، کالاها و ایده‌ها را به یکدیگر مرتبط می‌کند و همین الگوی دوازی شکل‌دهنده حوزه ژئواستراتژیک، بالاترین سطح سلسله‌مراتب فضایی ساختار جهانی است (همان: ۸۲-۸۴).

ایکيومنی‌ها کانون جاذبه و عامل رابطه دیالکتیکی مناطق ژئوپلیتیک هستند و برجسته‌سازی یا حاشیه‌رانی آن‌ها نشان‌دهنده بخش عمده‌ای از گفتمان غالب ملی و منطقه‌ای است. تعبیر ایکيومنی برای مجموعه‌های شهری شامل حداقل یک شهر بزرگ و چندین شهر کوچک و شهرک است که از نظر جغرافیایی و اقتصادی هم‌بسته‌اند و شهر اصلی در آن‌ها نفوذ اقتصادی و اجتماعی اعمال می‌کند (ربانی و وحید، ۱۳۸۵: ۲۰۸).

ایکيومنی ناحیه‌ای است که با سایر نواحی یک واحد سیاسی یا منطقه ژئوپلیتیک ارتباط و تعامل دیالکتیکی ممتاز دارد و چرخه تعامل آن با سایر نواحی از عوامل اصلی بقا و پویایی حیات اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی واحد سیاسی یا منطقه ژئوپلیتیک است. ایکيومنی ملی ناحیه‌ای است که بیشترین قابلیت تعامل و اثرگذاری بر سایر نواحی قلمرو واحد سیاسی را دارد. ایکيومنی منطقه‌ای نیز ناحیه‌ای است که مجموعه اجزای یک منطقه ژئوپلی نومیک^۲ یا تعداد قابل توجهی از آن‌ها برای ارتقا و پویایی و تأمین منافع حداکثری خود به تعامل با آن متکی هستند و فعلیت‌یافتن و ارتقای ظرفیت‌ها و قابلیت‌های آن را به نفع خود می‌دانند. یکی از قابلیت‌های ایکيومنی منطقه‌ای در دوران جهانی‌شدن، تقویت و تسریع روند بازگشت از مفهوم واگرایانه مرز به مفهوم همگرایانه سرحد است؛ زیرا مرزها که محصول دوران مدرن هستند، محدوده قلمروهای سیاسی حکومت‌ها را تعیین می‌کنند و به درون کشور توجه دارند، اما سرحدها به بیرون نگاه می‌کنند. مرز خط ممیزی میان فضاهاى انسانی و جداکننده فضای دو کشور، اما سرحد منطقه تماس دو قدرت است (میرحیدر، ۱۳۸۵: ۱۶۳).

ایکيومنی‌های منطقه‌ای در دوران جهانی‌شدن می‌توانند به‌عنوان مظهر درهم‌تنیدگی منافع منطقه‌ای و بینا منطقه‌ای، ظهور بی‌فاصلگی و حذف بسترهای دوری‌گزینی قلمداد شوند و چنین نقشی را نه تنها در قبال قلمروهای منطقه‌ای بلکه در قبال «منطقه‌های بی‌قلمرو» نیز ایفا کنند. مهم‌ترین قابلیت‌های ایکيومنی‌ها یکپارچه‌سازی ژئواکونومیک، جریان‌سازی اقتصادی-سیاسی و اجتماعی-فرهنگی، جذب و ایجاد ترکیب جمعیتی پویا به‌جای ترکیب‌های جمعیتی مصرفی و دچار وازدگی، جذب و تولید سرمایه و ثروت، خلق درآمدهای تولیدی و مالیاتی بی‌نیازکننده کشور و منطقه از وابستگی‌های درآمدی (مانند وابستگی به درآمد نفتی)، ارتقا و رشد تولید ناخالص و اقتصاد سیاسی ملی و منطقه‌ای است که میزان این قابلیت‌ها تعیین‌کننده میزان اهمیت هر ایکيومنی است؛ بنابراین ایکيومنی‌های منطقه‌ای در شرایط وستفالیایی هدف برنامه‌های استعماری برای جلوگیری از سربرآوردن مناطق ژئوپلیتیک هستند و تبدیل آن‌ها به کانون تعامل دیالکتیک و انسجام اجزای سیستم جهانی می‌تواند نشان‌دهنده انصراف از رویکردهای وستفالیایی باشد.

روش پژوهش

مقاله توصیفی تحلیلی حاضر دارای ابعاد نظری، کاربردی و توسعه‌ای است که گردآوری اطلاعات آن به روش کتابخانه‌ای و اسنادی و تحلیل یافته‌ها به‌صورت کیفی و استنتاجی انجام شده است.

بحث و یافته‌ها

چشم‌انداز آینده جهان و منطقه آسیای جنوب غربی

هتته^۱ توسعه جهان سوم را برای تضمین آینده توسعه جهانی، جهان اول و جهان دوم ضروری می‌داند. وی به‌طور کلی بر وجود یک دور باطل میان ستیز و توسعه‌نیافتگی توجه می‌کند و معتقد است که ستیز و توسعه‌نیافتگی در چارچوب این دور باطل از یکدیگر تغذیه می‌کنند؛ حال آنکه همکاری منطقه‌ای برای توسعه، سطح ستیز را پایین می‌آورد و بدین ترتیب صلح و آرامش منطقه به مزیتی نسبی در اقتصاد جهانی یکپارچه‌شونده ولی آشوب‌زده تبدیل می‌شود (هتته، ۱۳۹۱: ۱۱۱). تغییر نظام جهانی و مجموعه تحولات صد سال اخیر، به‌ویژه تغییر معیار قدرت از ژئوپلیتیک به ژئواکونومی به دقیق‌تر شدن مکان هارتلند جهانی انجامیده است. فرایند جهانی‌شدن و ضرورت برقراری و استمرار تعامل دیالکتیک میان دو نیمکره شرقی و غربی، در کنار تبدیل آسیای جنوب غربی به منطقه گذار، موضوعی مهم‌تر از انرژی است که موجب ارتقای موقعیت ژئوپلی‌نومیک آسیای جنوب غربی در کنار تعریف جدید آن به‌عنوان هارتلند انرژی جهان شده است. در آینده نیز جهان صنعتی به‌شدت نیازمند فرآورده‌های نفتی خواهند بود و با وجود جایگزینی انرژی‌های جدید با توجه به آمار جهانی و تضعیف مداوم منابع نفت و گاز دیگر مناطق جهان، امکان افزایش وابستگی جهان به منابع نفت و گاز این منطقه بسیار جدی است. همچنین با توجه به شبکه‌ای‌شدن روابط جهانی، منطقه آسیای جنوب غربی تنها منطقه‌ای است که می‌تواند به‌عنوان کانون اتصال شبکه‌های ژئوپلیتیک، ژئواکونومیک و ژئوکالچر جهانی شناخته شود.

جایگاه تاریخی و تمدنی منطقه آسیای جنوب غربی

در تاریخ تمدن بشری، سرزمین‌های آسیای جنوب غربی (فلات ایران و بین‌النهرین) و سواحل مدیترانه، خاستگاه تمدن تجاری و شهری هستند. در این میان، مرزبندی‌های وستفالیایی و رویکردهای نئوستفالیایی نتوانسته‌اند پیوستگی ژئوپلیتیکی و تاریخی این سرزمین‌ها را به‌طور قاطع فراموش کنند. بین‌النهرین به ناحیه‌ای در امتداد رودهای دجله و فرات و بین آن‌ها گفته می‌شود که از جنوب به شمال از خلیج فارس تا کوه‌های ارمنستان و از شرق به غرب از فلات ایران تا صحرای سوریه (بادیه‌الشام) امتداد دارد (جعفری، ۱۳۸۲: ۳۴). نخستین تمدن شهری با نام سومر در جنوب بین‌النهرین، یعنی جنوب عراق کنونی تشکیل شد و تمدن یونانی که پس از دوران انحطاط (۱۰۰۰-۱۲۰۰ پیش از میلاد) پایه‌گذاری شد، اتکای آشکاری بر آگاهی از تمدن‌های بین‌النهرین و دستاوردهای گوناگون آن‌ها داشت. دوران مرزبندی وستفالیایی جهان در اثنای جنگ سی‌ساله و قبل از انعقاد پیمان وستفالی (۱۶۴۸) با مرزبندی میان بین‌النهرین و فلات ایران در قالب عهدنامه قصر شیرین (۱۶۳۹) آغاز شد. در سال ۱۹۰۲ عنوان جعلی خاورمیانه وارد ادبیات ژئوپلیتیک شد و در سال ۱۹۴۸ (هم‌زمان با اعلام موجودیت اسرائیل) از سوی سازمان ملل رسمیت یافت. مهم‌ترین پیام این عنوان تجزیه فلات ایران به دو بخش با نامیدن سرزمین‌های شمال و شمال شرقی آن به آسیای میانه است. سپس در سال ۱۹۶۳ بخش شرقی فلات ایران شامل افغانستان و پاکستان به‌عنوان جزئی از آسیای جنوبی معرفی شد و القای شکنندگی و چندپارگی منطقه با تجزیه و تبدیل سرزمین‌های امپراتوری عثمانی به کشورهای متعدد به اوج رسید.

این رویدادها از منظر پدیدارشناسی تابعی از فرایند طراحی و القای ساخت ذهنی جدید در چارچوب گفتمان امپراتوری جهانی و نفی قابلیت آسیای جنوب غربی برای تبدیل‌شدن به منطقه ژئوپلیتیک هستند، اما علاقه اروپای مدیترانه‌ای به تشکیل منطقه یورومدیترانه را می‌توان جلوه‌ای از تکرار تاریخ و بازگشت به جایگاه کانونی مدیترانه در تمدن تجارت محور جهانی خواند که بدون تعامل با منطقه تجاری-تمدنی آسیای جنوب غربی مفهوم مؤثر تمدنی نخواهد یافت.

از دیدگاه کوهن، از دهه ۱۹۷۰ تا پایان قرن بیستم اروپای ساحلی به‌عنوان تخصصی‌ترین و همگراترین منطقه ژئوپلیتیکی در جهان ظاهر شده و با چند شرط نوید تشکیل منطقه ژئوپلیتیکی سه قاره‌ای یورومدیترانه را می‌دهد (کوهن، ۱۳۸۷: ۳۰۲-۳۰۴). وی منطقه یورومدیترانه را منطقه‌ای در حال تکوین می‌داند و از منطقه آسیای جنوب غربی به‌عنوان منطقه‌ای با ویژگی منحصربه‌فرد احاطه تقریبی میان پنج دریای مهم یاد می‌کند (کوهن، ۱۳۸۷: ۶۶۸)، اما به قابلیت و امکان همگرایی و ادغام این دو منطقه حیاتی ژئوپلیتیک و تأثیری که تحقق این امر بر سرنوشت نظام و جامعه جهانی خواهد داشت، نمی‌پردازد.

ژئوپلی‌نومی آسیای جنوب غربی

با توجه به توضیحات پیشین درباره تلاش‌های استعماری و نواستعماری به‌منظور نفی و تضعیف پیوستگی ژئوپلیتیکی فلات ایران و جلگه بین‌النهرین و القای تعاریف انتزاعی خاورمیانه، آسیای میانه و آسیای جنوبی، منطقه ژئوپلی‌نومیک آسیای جنوب غربی منظومه‌ای مرکب از سه لایه اصلی به‌قرار زیر است:

- لایه شمالی شامل بخش شرقی (قرقیزستان، تاجیکستان، قزاقستان، ازبکستان و ترکمنستان)، بخش غربی (آذربایجان، ارمنستان، گرجستان) و ترکیه؛

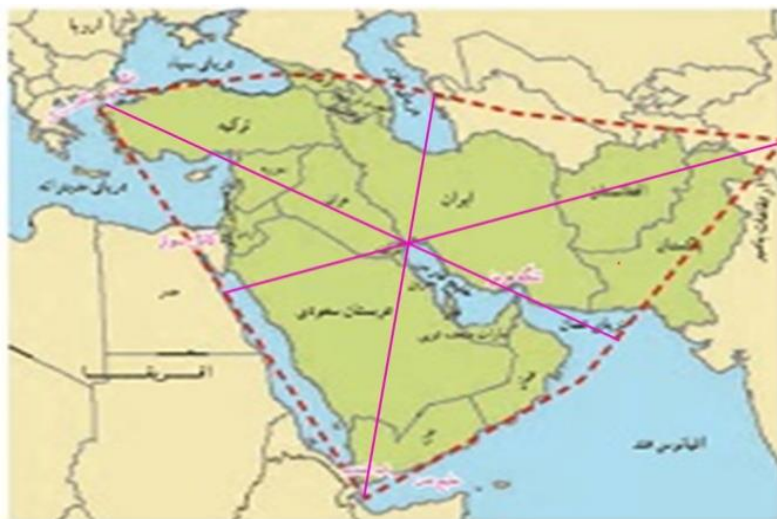
- لایه میانی شامل بخش شرقی (پاکستان، افغانستان، ایران) و بخش غربی (عراق، سوریه، ترکیه، کویت، لبنان، قبرس)؛
- لایه جنوبی شامل کشورهای حوزه دریای عمان و اقیانوس هند (یمن، عمان)، کشورهای نوبیان حاشیه خلیج فارس (امارات متحده عربی، قطر، بحرین) و کشورهای مرکزی و غربی جزیره‌العرب (عربستان، اردن، فلسطین و اسرائیل).

تقریباً همه کشورهای لایه‌های شمالی و مرکزی این منطقه در نظم جدید اقتصاد جهانی با توجه به تعریف کریدورهای تجاری و ترانزیتی سهمی روزافزون دارند، اما با وجود اهمیت فزاینده نقش انرژی در آینده اقتصاد جهانی، جلوگیری از تنزل جایگاه کشورهای نفتی و گازی لایه جنوبی در بازار تجارت و ترانزیت دهه‌های میانی قرن حاضر، مستلزم سهمیم‌کردن آن‌ها در شرایط مثبت و موقعیت تجاری ترانزیتی لایه‌های شمالی و مرکزی منطقه با احیای شبکه تاریخی راه‌های بین‌المللی میان شرق و غرب و ایجاد شبکه انرژی فرامنطقه‌ای خواهد بود. در لایه میانی، قلمرو کنونی ایران قریب نیمی از فلات ایران است و مجموعه کشورهای ایران، پاکستان و افغانستان حدود ۸۰ درصد پهنة فلات ایران را تشکیل می‌دهند. پهنة وسیع و شکل قرارگرفتن ایران، پاکستان و افغانستان در میان چین، هند، آسیای مرکزی، اقیانوس هند، دریای عمان و خلیج فارس، همگرایی اقتصادی، سیاسی و امنیتی سه کشور را به مؤثرترین رویداد ممکن برای یکپارچه‌سازی فضای پیرامونی آن‌ها و ایجاد و تقویت بزرگ‌ترین بازار بزرگ منطقه‌ای و جهانی قرن تبدیل می‌کند. همچنین سه کشور ترکیه، ایران و افغانستان ۷۵ درصد جمعیت این منطقه را در اختیار دارند (رضویان، ۱۳۵۸: ۱۰۲) و به‌همراه پاکستان، عراق و سوریه حلقه اتصال لایه‌های جنوبی و شمالی منطقه و نیز حلقه اصلی ارتباط آسیا و اروپا را تشکیل می‌دهند. عراق و سوریه در بین‌النهرین جایگاه و نقشی مانند ایران، پاکستان و افغانستان در فلات ایران دارند. یکپارچگی اقلیمی در قالب بین‌النهرین و تاریخ مشترک منطقه‌ای از دوران باستان تا یک‌صد سال پیش نیز این موقعیت راهبردی را تقویت می‌کند. لایه جنوبی منطقه تنها از طریق بین‌النهرین عاری از منازعه می‌تواند ارتباط زمینی خود را با لایه میانی صورت‌بندی کند و به‌کمک ارتباط شبکه‌ای، فضای عراق، سوریه، لبنان و ترکیه را پل ارتباط خود با جهان غرب قرار دهد. نیاز تجارت جهانی به تنوع و کوتاه‌کردن مسیرهای ارتباط شرق و غرب، مسیر بین‌النهرین را در اولویت انتخاب قرار می‌دهد و احیای یکپارچگی تمدنی بین‌النهرین لازمه این امر است. درک این ضرورت زمینه استقبال کشورهای خلیج فارس را از نهادسازی واقعی با سایر همسایگان برای اثبات انطباق‌پذیری با مقتضیات نظام اقتصاد جهانی

فراهم خواهد کرد. منطقه آسیای جنوب غربی برای جهش سیاسی، اقتصادی و اجتماعی نیازمند این رویکرد است که قلمرو سرزمینی عربستان، ایران، ترکیه و عراق را به قلب یکپارچه منطقه تبدیل می‌کند. در مجموع می‌توان گفت آینده روابط همه اجزای سیستم جهانی با قلب سیستم، تابع همگرایی پنج قدرت (ایران، ترکیه، پاکستان، عراق و عربستان) و تعامل آنان با هند، روسیه، چین، اتحادیه اروپا، برزیل، ژاپن، کره جنوبی و سایر قدرت‌های در حال ظهور است. همچنین همگرایی آسیای جنوب غربی و منطقه یورومدیترانه می‌تواند به سازه‌بندی مؤثرترین حوزه ژئواستراتژیک بر یکپارچگی جهانی منجر شود.

ایکیومنی‌های آسیای جنوب غربی

مشکل اصلی منطقه آسیای جنوب غربی جدایی ایکیومنی‌های ملی و متراکم‌ترین حوزه‌های تمرکز جمعیتی و فعالیت اقتصادی از یکدیگر به دلیل وجود کوه‌ها، فلات‌ها و بیابان‌هاست. در این میان سه استثنا در رأس خلیج فارس، خلیج اسکندرون و حفاصل عربستان و بحرین وجود دارد که به ایکیومنی‌های فراسوی مرزهای ملی مربوط می‌شود (کوهن، ۱۳۸۷، ۶۸۵). بزرگ‌ترین ناحیه یکپارچه فراملی آسیای جنوب غربی در رأس خلیج فارس قرار دارد که در امتداد ساحل از بندر کویت تا بصره-دومین شهر بزرگ عراق در ساحل اروندرود- [به طول ۱۳۰ کیلومتر] و از بصره تا خرمشهر [به طول ۵۰ کیلومتر] در مصب رودهای کارون و اروندرود کشیده شده است.^۱ اقتصادهای این نواحی هم‌جوار بر پایه حوزه‌های نفتی کویت، جنوب عراق و جنوب غربی ایران است، اما خطوط لوله، بندرها، پالایشگاه‌ها، صنایع پتروشیمی و شهرهایشان هیچ ارتباطی با یکدیگر ندارند (کوهن، ۱۳۸۷: ۶۸۶). در این میان، نقش پنج‌ضلعی منطقه را می‌توان به صورت مثلث فرض کرد و با ترسیم میانه‌های مثلث که در رأس خلیج فارس یکدیگر را قطع می‌کنند به اهمیت این ناحیه به‌عنوان مرکز مهم‌ترین منطقه نظام ژئوپلیتیک جهانی پی برد.



شکل ۲. ایکیومنی رأس خلیج فارس، مرکز مثلث آسیای جنوب غربی

منبع: نگارندگان

۱. ابوعبدالله محمد مقدسی بیاری در کتاب احسن‌التقاسیم (۳۸۰ هجری قمری)، بیان (خرمشهر) و عبادان (آبادان) را از نواحی بصره برمی‌شمرد. از این اشاره می‌توان استنباط کرد، اگرچه شهر بصره در زمان تأسیس خود نقطه انتهایی راه‌های اشکانی و از توابع خرمشهر و آبادان محسوب می‌شده و نام آن در ابتدا پس راه بوده است، در مقاطعی نیز نام این شهر به سبب شهرت بیشتر آن بر همه نواحی اطراف (خرمشهر و آبادان و ابوالخصیب) اطلاق می‌شده است. در قرن چهارم هجری بصره موجب اعتبار عراق بوده است. مقدسی در توصیف عراق می‌نویسد: مگر نه بصره در آنجاست که با یک دنیا برابر است! اگر بناهای بغداد گرد آورده شود و ویرانه‌ها را جدا کنند، از بصره بزرگ‌تر نخواهد بود (مقدسی، ۱۳۶۱، ج ۱: ۱۵۷-۱۶۲). مردم پیرامون بصره همگی عجم هستند (همان: ۱۶۶).

مجموعه یکپارچه فراملی دیگر، خلیج اسکندرون است که در محل تلاقی رودخانه نهرالعاصی به دریا، دو کشور سوریه و ترکیه را با یکدیگر پیوند می‌دهد. لاذقیه مهم‌ترین بندر سوریه و حلب دومین شهر بزرگ و مهم‌ترین شهر تولیدی این کشور، در مجاورت استان ختای ترکیه قرار دارند. انطاکیه (مرکز استان ختای) و اسکندرون مراکز شهری مهم ختای هستند. از این منطقه تمرکز جمعیتی به سمت غرب و در امتداد مرکز تولیدی ترکیه یعنی آدانا پیش می‌رود. این منطقه که در شرایط سیاسی متفاوت ممکن بود به یک اکیومنی متحد تبدیل شود، شبکه‌ای از بندرها، بزرگراه‌ها و راه‌آهن دارد که به ترکیه، سوریه و عراق منشعب شده‌اند (کوهن، ۱۳۸۷: ۶۸۶).



شکل ۳. نمایی مشترک از موقعیت منطقه‌ای اکیومنی‌های رأس خلیج فارس و خلیج اسکندرون
منبع: گیتاشناسی، ۱۳۹۷

کوهن از اکیومنی دیگری در خلیج فارس یاد می‌کند که عربستان را به بحرین متصل می‌کند و بخش‌هایی از دو منطقه میانی و بیابان جنوبی را دربرمی‌گیرد. این ناحیه از ریاض در بیابان داخلی تا ساحل مراکز سعودی الدمام و الجبیل را پوشش داده است و از آنجا به مجمع‌الجزایر بحرین می‌رسد (همان: ۶۸۶ - ۶۸۷)، اما با فعال شدن دو ناحیه پیش‌گفته، آینده ناحیه ریاض منامه در گرو نحوه تعامل با این دو ناحیه است. ناحیه یکپارچه دیگری که از جاسک و چابهار ایران تا گوادر پاکستان امتداد دارد، یک ذخیره راهبردی و چهارراهی است که می‌تواند در کنار دو اکیومنی منطقه‌ای دیگر به کانون ارتباط دریایی، زمینی و هوایی جنوب و جنوب غربی آسیا با سایر حوزه‌های ژئوپلی‌نومیک و پیوندگاه اقتصاد سیاسی منطقه با اقتصاد سیاسی جهانی تبدیل شود. سکوت کوهن درباره این ناحیه قابل تأمل به نظر می‌رسد.



شکل ۴. چابهار، کانون اتصال سه قاره آسیا، اروپا و آفریقا
منبع: سایت سازمان بندرها و کشتیرانی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۹۷

تأثیر متقابل سامان‌دهی مناطق آسیای جنوب غربی و یورومدیترانه

منطقه بالقوه یورومدیترانه منطقه‌ای سه قاره‌ای است که سواحل اروپایی، آسیایی و آفریقایی شمال، شرق و جنوب مدیترانه را شامل می‌شود و در مقایسه با آسیای جنوب غربی، نامیدن آن به‌عنوان منطقه ژئوپلیتیک حداقل در چارچوب نظریه‌های قدیمی و سنتی، امری انتزاعی به‌نظر می‌رسد. کوهن معتقد است که از دهه ۱۹۷۰ تا پایان قرن بیستم اروپای ساحلی به‌عنوان تخصصی‌ترین و همگراترین منطقه ژئوپلیتیک در جهان ظاهر شده است. همچنین در صورت ورود ترکیه به اتحادیه اروپا، صلح اسرائیل با اعراب فلسطینی، سوریه و لبنان و کمک و سرمایه‌گذاری اقتصادی اروپا برای پشتیبانی از صلح و ترویج توسعه مدیترانه شرقی، تبدیل اروپای ساحلی به منطقه ژئوپلیتیک اروپایی - مدیترانه‌ای (یورومدیترانه) امکان‌پذیر خواهد شد (کوهن، ۱۳۸۷: ۳۰۲-۳۰۴)، اما سیر تحولات ده سال اخیر نشان می‌دهد که واردنشدن ترکیه به اتحادیه اروپا می‌تواند محرک انگیزه‌های بیشتری برای همگرایی اروپای ساحلی با این کشور برای تأمین منافع طرفین باشد و منطقه در حال شکل‌گیری یورومدیترانه را از نقشی متفاوت در ترسیم نقشه ژئوپلیتیک جهانی برخوردار کند.

پیش‌بینی کوهن (۲۰۰۸) این است که با تشکیل منطقه جدید یورومدیترانه شامل ترکیه، خاور نزدیک و شمال شرقی آفریقا، عمده مسئولیت‌های راهبردی و اقتصادی حوزه دریایی در این سرزمین‌ها از ایالات متحده آمریکا به اروپای ساحلی منتقل خواهد شد (کوهن، ۱۳۸۷: ۷۹۹-۸۰۰). این پیش‌بینی اکنون با سرعتی فزاینده در حال محقق شدن است و به‌نظر می‌رسد تحولات آتی، جنوب غرب آسیا را در ایفای مسئولیت‌های عمده حوزه یورومدیترانه سهیم خواهد کرد؛ زیرا چنین مشارکتی لازمه ارتقای نقش منطقه یورومدیترانه در مدیریت سیستم جهانی است.

ما در حال ورود به عصر تقسیم قدرت^۱ میان طیف گسترده‌ای از مناطق، کشورها و دیگر نهادهای سرزمینی سیاسی در اندازه‌ها و کارکردهای گوناگون هستیم (کوهن، ۱۳۸۷: ۷۲). در این میان، ظهور مناطق ژئوپلیتیک به‌عنوان چارچوب‌های قدرت، با تقویت نظام موازنه قدرت، ثبات جهانی را افزایش می‌دهد (همان: ۹۴) و در این رهگذر همگرایی آسیای جنوب غربی و اروپای مدیترانه‌ای می‌تواند بیشترین کمک را به سلامت فرایند جهانی شدن داشته باشد. کشورهای عضو اتحادیه اروپا و همسایگان آن از رویکرد تعقیب امنیت تنها به‌کمک نهادهای اقتصادی، سیاسی و نظامی ملی، به‌سوی کسب امنیت از طریق سازمان‌ها و اقدامات منطقه‌ای مشترک روی آورده‌اند. این برداشت از امنیت از طریق همگرایی منطقه‌ای، توان لازم را از چارچوب ژئواستراتژیک گسترده‌تری که اروپا در آن جای گرفته (حوزه دریایی با مرکزیت اتحاد اروپا-آتلانتیک^۲) کسب می‌کند (کوهن، ۱۳۸۷: ۳۰۲). امتداد قوس جنوبی این حوزه تا اقیانوس هند از طریق اتصال مدیترانه و خلیج فارس می‌تواند ارتقای نقش اتحادیه اروپا در اشاعه چندمرکزگرایی و تضعیف سوءاستفاده رویکرد تک‌مرکزی از اتکای حوزه دریایی اروپا آتلانتیک را به جایگاه ایالات متحده در این حوزه به‌دنبال داشته باشد.

اروپای ساحلی به‌دلیل قدرت اقتصادی، پیوندهای تاریخی-فرهنگی، ادغام اکیومنی‌های ملی آن از طریق شبکه‌های ارتباطی متراکم با یکدیگر و ایجاد اکیومنی منطقه‌ای بسیار یکپارچه، از بنیان خوبی برای حرکت در جهت کسب جایگاه برابر سیاسی، اقتصادی و نظامی با ایالات متحده برخوردار است (همان: ۳۳۲). همچنین ابهام‌زدایی از آینده روابط اروپای مدیترانه‌ای با آسیای جنوب غربی این جایگاه را به میزان شگرفی ارتقا خواهد داد. این رویکرد می‌تواند جلوگیری از تبدیل قدرت رقابت چین، هند، ژاپن و سایر کشورهای آسیای شرقی و جنوب شرقی و حاشیه آسیا پاسیفیک به یک چالش جدید را نیز به میزان چشمگیری تضمین کند. همچنین همگرایی طیف وسیعی از فرهنگ‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی

1. Power Sharing

2. Euro Atlantic Alliance

آسیایی و اروپایی می‌تواند الهام‌بخش همگرایی و همزیستی فرهنگ‌ها در عصر جهانی‌شدن باشد. این ضرورت را می‌توان در صدر اولویت‌های فرایند محو سلطه یک قدرت ملی یا منطقه‌ای، یا حوزه ژئواستراتژیک بر دیگران و تأکید بر حفظ توازن جهانی به کمک رهبری مشترک تمام قدرت‌های مهم و منطقه‌ای قرار داد (کوهن، ۱۳۸۷: ۸۰۴).

کریدورهای اقتصاد جهانی و راه ابریشم

در سومین دهه قرن، با افزایش تنوع سرمایه‌گذاری‌های چندجانبه در طول کریدورهای اقتصاد جهانی، منطقه آسیای جنوب غربی به مرکز ثقل و محور انسجام خرده‌سیستم‌های نظام ژئوپلیتیک جهانی تبدیل می‌شود و قابلیت‌های ژئواکونومیک خود را در دل طرح جاده جدید ابریشم به‌عنوان بزرگ‌ترین پروژه زیرساختی قرن به نمایش می‌گذارد. طرح جاده ابریشم جدید، طرح عظیم سرمایه‌گذاری در زیربنای اقتصادی بیش از هفتاد کشور آسیایی، اروپایی و آفریقایی است. این طرح شامل توسعه دو مسیر تجاری کمرند اقتصادی راه ابریشم و راه ابریشم دریایی است و تمرکز اصلی آن بر زیرساخت، حمل‌ونقل و انرژی است. کشورهایی که به این طرح پیوسته‌اند بیش از یک سوم تولید ناخالص داخلی (GDP) جهان را در اختیار دارند.

طرح جاده ابریشم جدید پاسخ عملی به ضرورت بازیابی نقشی است که جاده تاریخی ابریشم با عبور از کشورهای مختلف در طول مسیر ۶۴۰۰ کیلومتری خود و اتصال و تعامل تجاری میان دنیای غرب و شرق ایفا می‌کرد. کریدور جنوبی شمالی، از بمبئی تا هلسینکی و کریدور شرقی غربی که عراق و سوریه را از ایران به مسیر تجارت جهانی تبدیل می‌کنند، بازوهای اصلی این جاده هستند که مسیر دریای سرخ را به شاخه فرعی حمل‌ونقل جهانی و تنگه‌های باب‌المنندب و سوئز را به گلوگاه‌های کماهمیتی در مقایسه با دریای عمان و تنگه هرمز تنزل می‌دهند؛ زیرا احیای مسیرهای اصیل تجارت جهانی و انصراف از مسیرهایی که به‌جای عبور از خاستگاه‌های تمدن فریب آن‌ها را موجب می‌شوند بخشی از اقتضائات این تفاوت ماهوی است. چین در سال ۲۰۱۶ بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت آسیا را که یک بانک توسعه بین‌المللی است، برای کمک به احداث زیرساخت‌های جاده ابریشم جدید تأسیس کرد. انگلیس، فرانسه و آلمان نیز با وجود هشدارهای ایالات متحده آمریکا به این بانک پیوسته‌اند. طرح موسوم به یک کمر بند-یک جاده، بخشی از پروژه جاده ابریشم جدید است که منطقه آسیای جنوب غربی را به‌عنوان قلب پروژه اصلی معرفی می‌کند.

هم‌زمان با اتصال و تکمیل شبکه ریلی کشورهای لایه میانی منطقه، تشکیل شبکه ریلی بندرهای جزیره‌العرب و امتداد آن تا بندرهای شرق مدیترانه، از اولویت فزاینده‌ای برای تکمیل شبکه ارتباطی منطقه برخوردار است. اتصال شبکه ریلی کشورهای این حوزه با دریای مدیترانه از طریق بندرهای سوریه و لبنان به‌جای بندرهای اسرائیل، ریسک امنیتی بسیار کمتر و منافع اقتصادی بیشتری را همراه با حفظ استقلال و ارتقای هویت منطقه‌ای کشورهای شبه جزیره عربستان دربر خواهد داشت. اردن و کویت مقصد طبیعی شاخه‌های این شبکه ریلی هستند که آن را با شبکه‌های ریلی سوریه، عراق و ایران پیوند می‌زنند و نواحی اکیومینیک رأس خلیج فارس و خلیج اسکندرون را در خدمت منافع مشترک کشورهای دو سوی خلیج فارس قرار می‌دهند.

جنگ آب، تهدید منطقه‌ای و جهانی

عامل مؤثر دیگر در سامان‌دهی منطقه آسیای جنوب غربی، مدیریت بحران کمبود آب است که در میانه قرن به‌ویژه در هلال خصیب به‌طور مضاعف خودنمایی می‌کند. بخشی از مسائل مرتبط با آب عبارت است از وضعیت امنیتی اقتصادی خلیج فارس، مشکل دسترسی عراق به آب‌های آزاد، تبدیل شهرهای ساحلی رأس خلیج فارس به شهرهایی با کارکرد خاکریز و سپر دفاعی از هنگام هجوم دولت پیشین عراق به ایران و کویت، کاهش آب ورودی به دجله و فرات، خشکی فزاینده سرزمین‌های هلال خصیب (به‌ویژه نواحی جنوبی عراق و سوریه) و تبدیل این نواحی به محل رشد گروه‌های

تروریستی که همگرایی کشورهای آسیای جنوب غربی و ایفای نقش منطقه به‌عنوان محور انسجام اجزای نظام جهانی در دهه‌های آینده، در گرو چاره‌اندیشی برای آن‌هاست. از سوی دیگر، در حال حاضر فاصله زمینی میان دو حوزه دریایی خلیج فارس و مدیترانه یعنی اراضی خشک هلال خصیب به‌منزله حائلی میان دو نیمکره شرقی و غربی جهان قرار گرفته‌اند و اتصال خلیج فارس به مدیترانه با احداث آبراه بین‌المللی، ایده‌ای مناسب برای تبدیل تهدیدهای فوق به فرصت به نظر می‌رسد.

بخش اصلی مسیر آبراه پیشنهادی قابل انطباق بر مسیر دجله - سی و هشتمین رود جهان با ۱۹۰۰ کیلومتر طول - است که با عبور از دیار بکر، بغداد و موصل به فرات ملحق می‌شود؛ بنابراین احیای موقعیت و نقش دجله و فرات در اقتصاد و تحولات اجتماعی، فرهنگی و حتی امنیتی بین‌النهرین بخشی از فواید احداث آبراه خلیج فارس مدیترانه خواهد بود. ویژگی منحصر به فرد این منطقه در بعد جغرافیایی آن است که تقریباً در احاطه پنج دریای مهم قرار دارد (کوهن، ۱۳۸۷: ۶۶۸). احداث آبراه پیشنهادی ضمن تقویت این ویژگی منحصر به فرد و قراردادن آن در خدمت نظام جهانی، با تبدیل مهم‌ترین دریاها نیم‌بسته جهان (مدیترانه و خلیج فارس) به دریای باز می‌تواند سرعت فرایند جهانی‌شدن و استحکام نظام اقتصاد جهانی را افزایش دهد. بدین‌گونه دریای نیم‌بسته خلیج فارس که بیشترین میزان شوری و تبخیر را در میان دریاها جهان دارد، می‌تواند با تغذیه از آب‌های شیرین مدیترانه با فصل جدیدی از حیات طبیعی روبه‌رو شود و هویت تجاری خود را که تحت الشعاع هویت نفتی و امنیتی قرار گرفته است، بازیابد. احیای هویت تجاری خلیج فارس می‌تواند حکومت‌های مجاور آن را به دور شدن از دیدگاه‌های متعارض ژئوپلیتیک و ترک نگاه میلیتاریستی به صلح، ثبات و امنیت (صلح از طریق قدرت) ترغیب کند. همچنین ممکن است موضوعیت تلاش متقابل برخی از این کشورها را برای قرار گرفتن در موضع داور مشروعیت مردمی و دینی یکدیگر از بین ببرد. همچنین کاهش اتکای تجارت جهانی به تنگه باب‌المندب، دریای سرخ و کانال سوئز با تجدید حیات تجاری خلیج فارس می‌تواند فرایند جهانی‌شدن و نظام اقتصاد جهانی را از عوارض اتکا به مسیرهای چالش‌برانگیز دور کند. افزون بر این موارد زیر نیز مدنظر قرار می‌گیرد:

الف) گشایش مسیر مستقیم آبی میان اروپای مدیترانه‌ای و کشورهای آسیایی می‌تواند نیاز کشورهای اروپایی به مسیرهای تحت سیطره ایالات متحده را به شدت تقلیل دهد که این تحول بر عقلانی‌تر شدن مدیریت سیستم جهانی مؤثر خواهد بود.

ب) تأثیر دسترسی نامناسب عراق به آب‌های آزاد بر روابط این کشور با همسایگان به حداقل خواهد رسید. رأس خلیج فارس نیز قابلیت تبدیل شدن از اصلی‌ترین کانون تنش منطقه‌ای آسیای جنوب غربی به ستون ثبات منطقه‌ای را خواهد یافت که از لوازم ایفای نقش به‌عنوان اکیومنی منطقه‌ای به‌شمار می‌آید.

ج) سازمان مدیریت آبراه به‌عنوان سازمانی منطقه‌ای، زمینه‌ساز شکل‌گیری یک کانون سیاسی خواهد شد که نبود آن تاکنون از موانع یکپارچگی و سامانندی منطقه بوده است (همان: ۶۸۴).

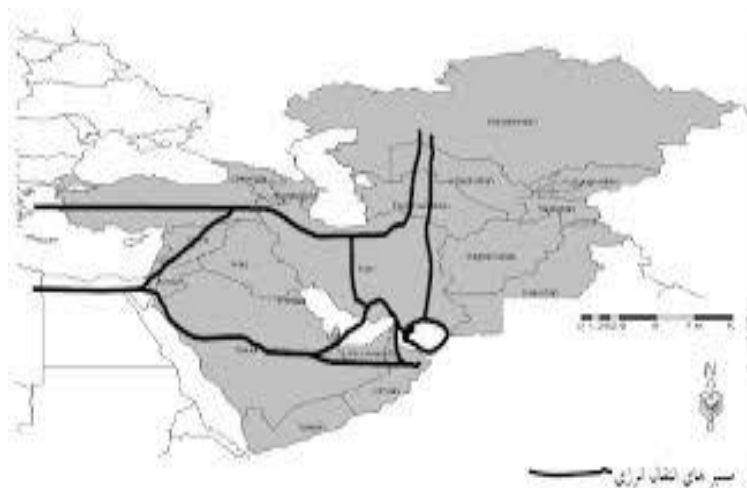
د) وضعیت نواحی مسیر آبراه از جذب جمعیت و تغییر نظام معیشتی تأثیر خواهد پذیرفت و شهری شدن باعث افزایش آگاهی در منطقه و ایجاد جوامع مدنی در سطوح ملی و منطقه‌ای خواهد شد و این منطقه را وارد مرحله تازه‌ای خواهد کرد.

ه) تأثیر این پروژه بر اکوسیستم و کشاورزی منطقه نیز اهمیت دارد. اتصال دو دریا، توقف روند تشدید شوری و تبخیر آب در خلیج فارس و سیراب شدن همه نواحی خشک هلال خصیب از جمله ربع‌الخالی را که مساحتی معادل ۲/۵ برابر انگلستان دارد نوید می‌دهد و این به معنی احیای یکی از کانون‌های تأمین محصولات کشاورزی جهان است.

انرژی

طرح پیشنهادی آژانس توسعه صنعتی ملل متحد در سال ۱۹۹۴ در مورد انرژی که ابتدا با سوءظن و سوءتعبیر ایران مواجه شد، بیشترین انطباق با نیازها و ضرورت ارتقای نقش و کارکردهای جهانی منطقه را دارد. مخالفان طرح با نگاه امنیتی، طرح یونیدو را با منافع اسرائیل در یک مسیر می‌دانستند؛ طرحی که متناسب با فضای جهانی و منطقه‌ای دهه پایانی قرن بیستم و قراردادن ایران در نوک پیکان مبارزه با صهیونیسم و مواجهه با تلاش امپریالیسم جدید برای تک‌قطبی کردن جهان بود، اما امروز که چابهار به‌عنوان عسلویه سوم (هاب پتروشیمی، فولاد و خودروسازی منطقه) و مناسب‌ترین مکان برای تبدیل شدن به مگاپورت منطقه شناخته می‌شود، با خرسندی از تفوق نگاه اقتصاد سیاسی بر نگاه امنیتی در ایران و منطقه می‌توان طرح یونیدو را بار دیگر بررسی کرد.

در طرح یونیدو ۱۹۹۴ احداث بزرگ‌ترین ترمینال مایع‌سازی گاز جهان در چابهار برای تعامل با بازارهای مصرف جنوب و شرق آسیا پیشنهاد شده است. بخش دیگر پیشنهاد نیز احداث خط لوله انرژی بین‌قاره‌ای در قالب ایده امنیت انرژی جهانی است. این خط لوله را می‌توان در راستای وابستگی متقابل، عامل تضمین‌کننده حمایت جهانی از ثبات و توسعه منطقه جنوب غربی آسیا تلقی کرد. خط لوله انرژی بین‌قاره‌ای به‌موجب نقشه مطالعاتی یونیدو، آسیای جنوبی و آسیای مرکزی را از دو مسیر جنوبی و شمالی به مدیترانه وصل می‌کند و درک مثبت از موقعیت ژئوپلیتیک آسیای جنوب غربی را عینیت می‌بخشد. مسیر جنوبی که بیشترین اتصال بین منطقه‌ای را در ناحیه چابهار - گوادر محقق می‌کند، از اهمیت بیشتری در مقایسه با مسیر شمالی برخوردار است. بیشترین منابع گاز جهان با عبور همین مسیر از ایران، قطر، عربستان و عراق و با اتصال آن از طریق چابهار به آسیای جنوبی و آسیای مرکزی، با یکدیگر و بازارهای مصرف انرژی اتصال می‌یابند. مسیر جنوبی همچنین از طریق اردن و لبنان به دریای مدیترانه و کشورهای آفریقایی می‌رسد. همچنین می‌توان دغدغه عبور آن از اسرائیل را با ترمیم جزئی مسیر پیشنهادی به راحتی مرتفع کرد.



شکل ۵. مسیر شبکه جهانی انتقال انرژی در طرح یونیدو ۱۹۹۴

منبع: بولتن آماری اوپک، ۱۹۹۴

نتیجه‌گیری

سیطره سیستم به‌جای هژمون و تأکید بر تعامل دیالکتیک خرده‌سیستم‌ها، تفاوت ماهوی نظام اقتصاد جهانی با نظام امپراتوری جهانی است و همین تفاوت ماهوی به پایان بی‌ثباتی آسیای جنوب غربی به‌عنوان محور تعامل دیالکتیک و انسجام‌بخشی اجزای سیستم جهانی حکم می‌دهد. اکنون با توجه به انتقال قدرت از غرب به شرق، که به معنی بازگشت

قدرت به جزیره جهانی است، ضرورت تأکید بر همگرایی خاستگاه‌های تمدن بشری به منظور تعادل و تعامل دیالکتیک میان اجزای جزیره جهانی کاملاً مشهود است و در این چارچوب دو منطقه آسیای جنوب غربی و یورومدیترانه بیشترین نیاز را به همگرایی و همکاری بین منطقه‌ای دارند.

موتورهای تولید ثروت جهانی بدون تعامل دیالکتیک با منطقه آسیای جنوب غربی نمی‌توانند تعاملی دیالکتیک میان نقاط متصل با آن برقرار کنند. همچنین عملکردی متناسب با شتاب و پویایی مورد نیاز نظام جهانی برای در دست گرفتن ابتکار عمل در قبال فرایند جهانی شدن را ندارند. فرایند جهانی شدن اقتصاد سیاسی و ضرورت شبکه‌ای شدن ارتباطات، در همگرایی لایه‌های سه گانه این منطقه ژئوپلیتیک نقشی برجسته ایفا می‌کنند. در کنار طرح جاده ابریشم جدید و اتصال اکیومنی‌های رأس خلیج فارس و خلیج اسکندرون، طرح انرژی یونیدو ۱۹۹۴ و طرح اتصال ریلی کشورهای جزیره‌العرب، بین‌النهرین و فلات ایران دو پروژه راهبردی هستند که نظام اقتصاد جهانی ناگزیر از اصلاح مسیر و تسریع در اجرای آن‌ها برای تبدیل منطقه آسیای جنوب غربی به نماد و کانون چندجانبه‌گرایی است. بدین گونه تفاوت ماهوی نظام اقتصاد جهانی با نظام امپراتوری جهانی، در پایان دادن به بی‌ثباتی و تسهیل تعامل دیالکتیک مناطق ژئوپلیتیک و سرمایه‌گذاری وسیع جهانی برای سامان‌دهی و توسعه اقتصادی، اجتماعی و سیاسی آسیای جنوب غربی به‌عنوان راهبرد استقرار نظام اقتصاد جهانی تجلی می‌یابد. این راهبرد نقش کشورهای آسیای جنوب غربی را در تحولات جهانی از نقش ثانویه به نقش اولیه ارتقا می‌دهد و تبدیل این منطقه به کانون و نماد چندجانبه‌گرایی را نقشه راه یکپارچه‌کردن جهان به‌عنوان مأموریت تاریخی نظام اقتصاد جهانی معرفی می‌کند.

سپاسگزاری

نگارندگان از معاونت پژوهشی دانشگاه تهران به دلیل فراهم کردن زمینه انجام پژوهش حاضر قدردانی می‌کنند.

منابع

۱. آقابخش، علی‌اکبر و مینو افشاری‌راد، ۱۳۸۹، فرهنگ علوم سیاسی، انتشارات چاپار، تهران.
۲. اعظمی، هادی، ۱۳۸۵، وزن ژئوپلیتیکی و نظام قدرت منطقه‌ای؛ بررسی موردی: جنوب غرب آسیا، تهران، فصلنامه ژئوپلیتیک، سال دوم، شماره ۳ و ۴، صص ۱۱۹-۱۵۴.
۳. جعفری، عباس، ۱۳۸۲، گیتاشناسی نوین کشورها، مؤسسه جغرافیایی و کارتوگرافی گیتاشناسی، تهران.
۴. حافظ‌نیا، محمدرضا، ۱۳۸۶، مفهوم جدیدی از هارتلند، تهران، فصلنامه ژئوپلیتیک، دوره ۳، شماره ۸، صص ۱-۶.
۵. حافظ‌نیا، محمدرضا، ۱۳۹۰، اصول و مفاهیم ژئوپلیتیک، چاپ سوم، انتشارات پاپلی، مشهد.
۶. ربانی، رسول و فریدون وحید، ۱۳۸۵، جامعه‌شناسی شهری، انتشارات سمت، تهران.
۷. رضویان، محمدتقی، ۱۳۵۸، خاورمیانه (جلد یک، کلیات جغرافیایی)، انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، تهران.
۸. رهبر، عباس‌علی و مسعود آخوند مهریزی، ۱۳۸۷، پتانسیل‌های فرهنگی مؤثر بر همگرایی در منطقه آسیای جنوب غربی، مجله راهبرد یاس، شماره ۱۶، صص ۱۴۲-۱۶۰.
۹. سریع‌القم، محمود، ۱۳۹۵، نظام بین‌الملل و ژئوپلیتیک جدید خاورمیانه، تهران، پژوهش‌نامه علوم سیاسی، سال دوازدهم، شماره ۱، صص ۱۰۱-۱۴۰.
۱۰. سلیمی، حسین، ۱۳۸۸، تحلیل قابلیت اطلاق منطقه به آسیای جنوب غربی، فصلنامه ژئوپلیتیک، دوره پنجم، شماره ۲، صص ۱۱۶-۱۳۷.
۱۱. سیف‌زاده، حسین، ۱۳۸۹، همگرایی منطقه‌ای در سیاست خارجی ایران، فصلنامه بین‌المللی روابط خارجی، سال دوم، شماره ۵، صص ۱۱-۳۹.
۱۲. سیم‌پر، رضا، ۱۳۸۸، ایران و منطقه‌گرایی در آسیای جنوب غربی: راهبردها و راهکارها در سیاست خارجی ایران، دوفصلنامه سیاست نظری، دوره چهارم، شماره ۵، صص ۱۱۳-۱۲۸.
۱۳. شکیبایی، علیرضا و فاطمه کبری بطا، ۱۳۸۸، همگرایی اقتصادی در منطقه آسیای جنوب غربی، پژوهش‌نامه بازرگانی، شماره ۵۳، صص ۲۳-۴۷.
۱۴. شهابی، سهراب و فهیمه عباسی، ۱۳۹۶، جهانی‌شدن اقتصاد و ثبات رژیم‌های سیاسی در خاورمیانه عربی، فصلنامه روابط خارجی، تهران، سال نهم، شماره ۱، صص ۱۷۷-۲۰۲.
۱۵. شیخ‌الاسلامی، وحید و عبدالرضا آخوندفرج، ۱۳۸۰، جغرافیای جهان، دفتر برنامه‌ریزی و تألیف کتب درسی، تهران.
۱۶. عزتی، عزت‌الله، ۱۳۸۶، نظریه‌های جدید جغرافیای سیاسی، نشر قومس، تهران.
۱۷. قاسمی، فرهاد، ۱۳۸۵، اصول روابط بین‌الملل، انتشارات میزان، تهران.
۱۸. قاسمی، فرهاد، ۱۳۹۱، جهانی‌شدن و مدل‌های امنیت منطقه‌ای در سیستم جهانی، فصلنامه ژئوپلیتیک، سال هشتم، شماره ۳، صص ۶۰-۹۰.
۱۹. کمپ، جفری و رابرت هارکاو، ۱۳۸۳، جغرافیای استراتژیک خاورمیانه، ترجمه مهدی حسینی متین، انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران.
۲۰. کوهن، سائول برنارد، ۱۳۸۷، ژئوپلیتیک نظام جهانی، ترجمه عباس کاردان، انتشارات مؤسسه ابرار معاصر، تهران.

۲۱. گریفیتس، مارتین، ۱۳۸۸، **دانشنامه روابط بین‌الملل و سیاست جهان**، ترجمه علیرضا طیب، نشر نی، تهران.
۲۲. شیرزاده، حمیرا، ۱۳۸۶، **تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل**، چاپ سوم، انتشارات سمت، تهران.
۲۳. مصلی‌نژاد، عباس، ۱۳۹۳، **نهادگرایی و جهانی‌شدن**، انتشارات دانشگاه تهران، تهران.
۲۴. مقدسی بیاری، شمس‌الدین ابوعبدالله محمد، ۱۳۶۱، **احسن التقاسیم فی معرفت الاقالیم**، ویراسته علی‌نقی منزوی، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، تهران.
۲۵. مویر، ریچارد، ۱۳۷۹، **درآمدی نو بر جغرافیای سیاسی**، ترجمه دره میرحیدر و سید یحیی صفوی، چاپ اول، سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح، تهران.
۲۶. میرحیدر، دره، ۱۳۸۵، **مبانی جغرافیای سیاسی**، چاپ سیزدهم، انتشارات سمت، تهران.
۲۷. هتته، بیوردن و دیگران، ۱۳۹۱، **منطقه‌گرایی نو و آینده امنیت و توسعه**، مجموعه منطقه‌گرایی نو، ج ۴ و ۵، ترجمه علیرضا طیب، اداره نشر وزارت امور خارجه، تهران.
28. Aghabakhshi, A., and Afsharirad, M., 2010, **Dictionary of Politics**, Chapar Publisher, Tehran. (*In Persian*)
29. Aazami, H., 2006, **Geopolitical Weight and Regional Power (Case Study: Sout West of Asia)**, Tehran, Geopolitics Quarterly, Vol. 2, No. 3 and 4, PP. 119 -154. (*In Persian*)
30. Ja'fari, A., 2003, **Gitashenasi -Ye- Novin -E- Keshvarha**, Gitashenasi Geigraphical and Cartographic Institute, Tehran. (*In Persian*)
31. Hafeznia, M 2007, **A New Cancept of the Heartland**, Tehran, Geopolitics Quarterly Foreign, Vol. 3, No. 8, PP. 1- 6. (*In Persian*)
32. Hafeznia, M., 2011, **Principles and Concepts of Geopolitic**, Third Edition, Papeli Publisher, Mashhad. (*In Persian*)
33. Rabbani, R., and Vahida, F., 2005, **Urban Sociology**, The Samt Publications, Tehran. (*In Persian*)
34. Razavian, M. T., 1979, **Middle East (Book1, Geographic Information)**, Shahid Beheshti University Press, Tehran. (*In Persian*)
35. Rahbar, A. A., and Akhond Mehrizi, M., 2008, **The Culchural Potentials of Convergence in Sout West of Asia**, Tehran, Rahbordyas Journal, No. 12, PP. 142-160. (*In Persian*)
36. Sarie'olghalam, M., 2016, **International System and Modern Geopolitics In Middle East**, Tehran, Iranian Political Science Assocoation, Vol. 12, No. 1, PP. 101-140. (*In Persian*)
37. Salimi, H., 2009, **An Analysis of the Applicability of Region to Sout West Asia**, Tehran, Geopolitics Quarterly Foreign, Vol. 5, No. 2, PP. 116-137. (*In Persian*)
38. Seifzadah, H., 2010, **Regional Convergence in Foreign Relations of Iran**, Tehran, International Quarterly Foreign Relations, Vol. 2, No. 5, PP. 11-39. (*In Persian*)
39. Simbar, R., 2009, **Iran and Regionalism in Sout West Asia**, Tehran, Theoretical Politics Journal, Vol. 4, No. 5, PP. 113-128. (*In Persian*)
40. Shakibayi, A., and Bata, F., 2009, **Economic Regional Convergence in South West Asia**, Tehran, Iranian Journal of Trade Stadies, No. 53, PP. 23-47. (*In Persian*)
41. Shahabi, S., and Abbasi, F., 2017, **Economic Globalization and Diplomatic Regimes Constanting in Arabic Middle East**, International Quarterly Foreign Relations, Tehran, Vol. 9, No. 1, PP. 177-202. (*In Persian*)
42. Sheikhol'eslami, V., and Akhondfaraj, A., 2001, **The World Geography**, Talif. Sch, Tehran. (*In Persian*)

43. Ezzati, E., 2007, **The New Theories of Political Geography**, Ghoomes Publisher, Tehran. (*In Persian*)
44. Ghasemi, F., 2006, **Principles of International Relations**, The Mizan Publications, Tehran. (*In Persian*)
45. Ghasemi, F., 2012, **Globalization and Models of Regional Security in the Global System**, Geopolitics Quarterly, Vol. 8, No. 3, PP. 60-90. (*In Persian*)
46. Kemp, G., and Harkavy, R., 1997, **Strategic Geography and the Changing Middle East**, Carnegie Endowment for International Peace.
47. Cohen, S. B., 2002, **Geopolitics of the World System**; Hanham. Md: Rowman and Littlefield, C 2003.
48. Griffiths, M., 2005, *Encyclopedia of International Relations and Global Politics*, Routledge.
49. Moshirzadeh, H., 2007, **Development in International Relations Theories**, The Samt Publications, Tehran. (*In Persian*)
50. Mossalanejad, A., 2014, **Institutionalism and Globalisation**, Tehran University Press, Tehran. (*In Persian*)
51. Maghdasi -E- Bayari, M., 1982, **Ahsan -Ol- Taghasim Fi Ma'refat -Ol- Aghalim**, Editor: Monzavi. A, Iranian Translators and Interpreters Association, Tehran. (*In Persian*)
52. Muir, R., 1975, **Political Geography: A New Introduction**, Macmillan Education, London
53. Mir-Heydar, D., 2006, **The Foundation of Political Geography**, The Samt Publications, Tehran. (*In Persian*)
54. Hettne, B, et al, 1999, *New Regionalism and the Future of Security and Development*, Palgrave Macmillan, London.
55. Cohen, S. B., 1963, *Geostrategical and Geopolitical Regions - Geography and Politics in a World Divided* -Random House.
56. Mackinder, H., 1904, **The Geographical Pivot of History**, The Geographical Journal, 23, No. 4, PP. 421- 437.
57. Mackinder, H., 1919, **Democratic Ideals and Realty**, Henry Holt and Company, NewYork.
58. Mackinder, H., 1943, **The Round World and the Peace**, Foreign Affairs, No. 21, PP. 595-605.
59. OPEC Statistical Buletin, 1994.
60. Taylor, P., 1986, **The World-Systems Project**, In R. J. Jonston and P.J.Taylor (Eds), *A World in Crisis* (Oxford: Basil Blackwell).
61. Taylor, P., 1989, **Political Geography**, 2d Ed. Harlow, England; Longman Scientific and Thechnical; NewYork: Wiley.
62. Wallerstein, I., 1974, **Coparative Studies in Society and History**, Cambridge University Press.
63. Wallerstein, I., 1979, **The Capitalist World-Economy**, Cambridge: Cambridge University Press.